

صاعقه استعداد



شهرک گاه علوم از انتشارات فرهنگی
بر تال جامع علوم

برباد مجتبی میرزاده

آمدن ۱۳۲۴/۱۲/۲۹ کرمانشاه

رفتن ۱۳۸۴/۴/۲۶ تهران



سیدعلیرحسامیرعلی نقی

انحصاری، طی چهل سال حضور حرفه‌ای، تأثیری در موسیقی شهری ایران گذاشت که نمی‌توان ساده از کنارش گذشت و این زندگی طولانی حرفه‌ای و خلاقیت و کار را با دو سه جمله کلیشه‌ای، تعریف کرد. نفوذ ناپیدا، ولی تیز و برنده او بر شیوه نوازندگی ویولن و کمانچه در موسیقی ایرانی (و موسیقی کردی)، ملودی‌پردازی و تنظیم، بر آنهایی پیداست که سیر تحول موسیقی شهری - بخوانید موسیقی در تهران - را در چهل سال گذشته با دقت و نکته‌سنجی تعقیب و فرصت گرانیهای معاشرت و همکاری با او را پیدا کرده‌اند. واضح است که تعداد چنین افرادی زیاد نیست و مسلماً سودای نوشتن و معرفی کردن این هنرمند واقعا مستعد را نداشته‌اند. میرزاده موسیقیدانی سرایا حرفه‌ای، بیزار از خبرسازی و چهره‌نمایی در رسانه‌ها، چنان مجذوب سیر و سفر کولی‌وارش در دنیای خود و بازی با اصوات بود که فرصت نگرستن از بیرون را به خود نمی‌داد و هیچ‌وقت تلاش نکرد که از زندگی و هنرش، اسطوره‌ای و یا پرت‌های وجیه‌المله بسازد و به طمع مطرح ماندنی همیشگی در جامعه، از طریق دوستان و محافل و مطبوعات و رادیو و تلویزیون، آن را بر ذهن و دیدگان مردم و به‌خصوص جوانها، تحمیل کند. کاری که بسیاری از موسیقیدانان نسل او و بعد از او، مثل یک کار روزانه انجام داده‌اند و چه‌بسا تلاشی که برای این‌گونه تبلیغات می‌کنند، بیش از تلاشی است که برای «ساختن» موسیقی به خرج می‌دهند. این، تنها وجه از شرافت بی‌ادعای مجتبی میرزاده نیست. کسی که هم از بااستعدادترین موسیقیدانان نسل خود بود و یکی از بااستعدادترین موسیقیدانان همه نسلهایی است که از آنان اثری را شنیده‌ایم. این گفته کسانی است که میرزاده را بهتر و از نزدیک می‌شناختند.

«مجتبی میرزاده از اعماق اجتماع برآمد. اجتماعی که هنوز هم برای موسیقی و موسیقیدان، شأن و منزلتی قایل نیست. پنجاه سال پیش البته وضع بدتر بود. راه پرفراز و نشیبی که او پیمود، خود موضوع داسناتی پرکشش و البته واقعی است. (آیا مجتبی میرزاده کل افسانه زندگی‌اش را با کسی گفته بود؟)، از قعر فقر فرهنگی محیط زادگاهش تا اوج شهرت در پایتختی که دهها موسیقیدان توانا داشت. رؤیای کودکی او با شنیدن رادیوی همسایه و صدای ساز مهدی خالدی و پرویز یاحقی شکل گرفت، در نامساعدترین شرایط، به خودآموزی پرداخت و در هجده سالگی نوازنده‌ای حرفه‌ای و توانا بود که با هنرمندانی دهها سال بزرگ‌تر از خود، همکاری می‌کرد، بیست و دو ساله بود که به ارکسترهای بزرگ رادیو، راه یافت و شبانه‌روزش به موسیقی گذشت. شمار آثار او در زمینه‌های مختلف، حیرت‌آور است، هر چند که هنوز هم فهرست

«موسیقی» میرزاده یا به عبارت روشن‌تر: دنیای ملودیها و تنظیمهایی که آفریده ذوق و خلاقیت نیرومند زنده‌یاد مجتبی میرزاده است، برای آنهایی که گوششان با انواع ساخته‌های باکلام و بی‌کلام آشناست، برای آنها که دل‌باخته ملودیهای شیرین و دل‌فریب هستند و از تنظیمهای ارکستری پر شور و حال لذت می‌برند، خیلی آشناتر است تا نام و تصویر و گفته‌های او که در مدت چهل سال، آنها را ساخت و اجرا کرد. مجتبی میرزاده در دهه آخر رژیم گذشته، موسیقیدانی بود در اوج اشتهار و در آن زمان هم، بدون اینکه چهره‌ای «رسانه‌ای» و تبلیغاتی باشد، محبوب و «پرفروش» و واقعا طرف توجه بود. موسیقیدانی چند وجهی با تواناییهای گوناگون که سه ساز (ویولن، کمانچه و سه‌تار) را با چیرگی فوق‌العاده‌ای می‌نواخت و به گفته صاحب‌نظران، در سازهای آرشه‌ای، صاحب لحن و بیان ویژه بود. نغمه‌پردازی توانا و شاید بی‌نظیر، که به قول آهنگساز و آموزگار خبره‌ای چون کامبیز روشن‌روان: «مثل آب روان، ملودیهای زیبا و متنوع خلق می‌کرد و اگر تربیت آکادمیک مستحکمی داشت، در حد یک شاهکار بود». تنظیمهای ارکستری او نیز هواخواهان فراوانی داشت و تا آخرین روز عمرش هم مثل چهل سال پیش، سفارشهای فراوان از سوی افراد مختلف به سوی او روانه می‌شد (البته غیر از موسیقی فیلم، که گویا میرزاده در پانزده سال اخیر دیگر فعالیتی در این زمینه نداشت، زیرا معیارها دگرگون شده بودند). معلم نبود و حوصله معلمی نداشت، اما موسیقیدانان جوانی که همراه و همکار او می‌شدند، از بودن با او فراوان‌تر از حضور در هر آموزشگاه یا دانشگاهی، می‌آموختند.

«صاحب آن منظومه کم‌نظیر از تواناییها و خلاقیت‌های



مرتبی از آثار او فراهم نشده است و شاید هم هیچ وقت نشود و آن تعدادی که گاه خود او هم می گفت به نظر رقم دقیقی نمی آمد و کمتر از حد واقعی آن بود. شنیده شده است که حدود ۴۵ عنوان فیلم سینمایی و تلویزیونی، با موسیقی او همراه است. تمهای بدیعی که وی در موسیقی متن سریال تلویزیونی معروف «صمد»، (سالهای ۱۳۴۹ - ۱۳۵۳)، موسیقی متن فیلم «درشکه چی» (سال ۱۳۴۸) به ویژه موسیقی متن برنامه تلویزیونی «کافشو» (۱۳۵۶) انجام داد، در زمان خود توجه فیلمسازان را جلب کرد و خوشبختانه تورج زاهدی در سال ۱۳۶۳ در کتاب «موسیقی فیلم» یادداشتی درباره شخصیت موسیقایی میرزاده در فیلمهای ایرانی نوشته است که در این شماره از ماهنامه مقام موسیقایی، آن را، البته با کمی حذف و تلخیص، می خوانید.

« حضور نیرومند و بی ادعای زنده یاد مجتبی میرزاده، محدود به یک بخش از موسیقی نیست. هر جا که زمینه ای از موسیقی فراهم بود، او می توانست حاضر باشد و بدرخشد. البته او نتوانست و نخواست که در مراتب خیلی رسمی و آکادمیک بنشیند. نه بر صندلی نوازنده ارکستر سمفونیک و نه در هیئت استادی ردیفدان، که به هر حال، کارشان، نواختن مداوم متنهایی ثابت و از پیش نوشته شده است. میرزاده شرایط احراز

چنین مرتبههایی را - که امروزه دیگر خیلی هم اسباب رشک و افتخار نیست - در زندگی اش نداشت. موقعیت او، یکسر متفاوت و منحصر بود. میرزاده می توانست نوازنده قطعات خود باشد، یک بداهه نواز استثنایی و گاه در حد معیارهایی بین المللی، با ذهنیتی آزاد و بی مرز، و با تواناییهایی که اندیشیدن به آنها در مخیله یک ویولنیست کنسرواتوار گذرانده و یا سه تار نواز حافظ چند ردیف، نمی گنجد.

آنهايي که شگفت آفرینیهایی او را در مجالس دوستانه دیده اند، نیک به یاد دارند که قدرت تخیل و تنوع ایده های ملودیک و نیرومندی لحن و بیان مجتبی میرزاده در نوازندگی چه بوده است (امیدوارم برای اثبات این مدعا به نسلهای بعد، نمونه های کافی و روشن از هنر او ضبط شده باشد). مهم ترین خصوصیت نوازندگی میرزاده، در کمانچه و ویولن، استفاده از «افه های» مخصوص، لحنهای گونه گون و دینامیسم منحصر به فردی بود که گاه با زیرکی

و ظرافت بسیار اجرا می شد و در شنونده مؤثر می افتاد. جهان موسیقایی شخصی او، حد و مرزی نمی شناخت. اگر سرحال و سر ذوق بود و می خواست با شیطنت معصومانهای شنوندگانش را به شگفتی وادارد، می توانست از یک ملودی قدیمی کُردی شروع کند، آن را به نغمه ای در ردیف پیوند بزند، با ظرافت، از همان راه، طرح ملودی مشهوری از یک اثر کلاسیک را بنوازد، از همان به یک ترانه معروف مردمی - از همانها که به شیرینی و دلربایی بسیاری می نواخت - راه باز کند و ناگهان با یک آکورد چهارصدایی و افه های کولی وار روی ویولن یا کمانچه اش، بخشهایی از یک بداهه نوازی معروف موسیقی «جَز»، تکه هایی از یک راگای هندی و هر چه دلش می خواست اجرا کند. او این شعبده بازی عجیب در جهان صداها را طوری با تردستی انجام می داد که واقعا از هیچ کس دیگری جز او ساخته نبود. تنها نوازنده ای بود که توانایی حضور و اجرا در هر نوع نظام موسیقایی را تا حدی داشت و در بعضی از نظامها تا

حد بسیاری، که باعث حیرت و تحسین می‌شد.

از ساحریهای او که بگذریم، تک‌نوازی میرزاده به هنگامی که در حال و هوای خود فرو می‌رفت و می‌خواست «حکایت دل» را بگوید، از کیفیتی متفاوت بهره داشت. به‌ویژه وقتی که می‌خواست سه‌تار به دست بگیرد و در فضای موسیقی دستگاهی بماند. نوازندگی او را استادانی که بازخوانی مداوم و مضراب به مضراب مجموعه ردیف را فریضه می‌دانند، البته ظاهراً پسند نمی‌کردند، ولی همانها هم همپای افراد دیگری که از حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای، با میل و رغبت به شنیدن تک‌نوازی میرزاده می‌نشستند، یک زبان و یک‌دل متفق بودند که **سونوریت و لحن مخصوص و خلاقیت‌های ملودیک و دینامیسم نوازندگی او را نزد کس دیگری نتوان یافت.** میرزاده در بند آن نبود که اجرایی کلاسیک و «استادانه» (بخوانید استادمدارانه) داشته باشد، نوازندگی، ذات طبیعی و هستی جاری او بود و او برای بیان آنچه که در دلش می‌گذشت، صداقت و صراحتی داشت که از طبیعت ساده و مهربانش برمی‌خاست و حتی توانمندی او نیز شاید حاصل این صداقت غریزی بود. آری، میرزاده، عجیب‌ترین پدیده بین موسیقیدانانی بود که تا آخرین لحظه زندگی، رابطه بدوی و معصومانه خود را با غریزه‌شان قطع نمی‌کنند.

« زندگی شصت ساله مجتبی میرزاده، مثل تمام صاحبان استعدادهایی در این حد و مرز صاعقه‌وار و شکوفان، در اجتماعی که هیچ‌گاه سالم و امن نبوده و نیست، نمی‌توانست خالی از بلاها و آفات مخصوص هنرمندان باشد. موسیقیدان ایرانی، در هر دوره تاریخی، چه عصر سنت‌های قدیم و چه زمانی که مثلاً سایه‌ای از مدرنیسم بر آن پرتو افکنده است، قربانی بوده و به قول قدما، مرغی است که در عزا و عروسی سر بریده می‌شود. زندگی او در تنگدستی و عُسرت نگذشت، زیرا هنرمندی محبوب و پرخواستار بود و حتی فرصت انجام بسیاری از سفارشها را نداشت، اما طبع شوریده او که در هیچ نظام مشخصی از قراردادهای زندگی حرفه‌ای و اداری و خانوادگی نمی‌گنجید، موجب رنج و ناراحتی او و برخی از دوستدارانش شد. صاحبان استعدادهایی چنین طوفانی و صاعقه‌وار از قوانین دیگران تبعیت نمی‌کنند، از قوانین خودشان که می‌تواند هر زمان در تغییر باشد فرمان می‌برند و این دیگران‌اند که خواسته و ناخواسته از آنها تقلید می‌کنند. میرزاده انسانی مهربان و نیک طبع بود که به شیوه خودش زندگی می‌کرد و قرار نگذاشته بود که کسی را به خیر یا شر راهنمون شود. اما آدم‌های ساده‌دل و خامی که مجذوب شخصیت و نیرومندی درونی او بودند، در برابر «کاریزما»ی او عنان اختیار از کف می‌دادند و با تقلید نابه‌جا از روش زندگی بی‌قرار و طوفانی او، انگار می‌خواستند همچون او بشوند. بین آنها

استعدادهای فوق‌العاده‌ای هم دیده می‌شد که از بودن با میرزاده فراوان می‌آموختند و به او وابسته بودند، طوری که ساعت زندگی خود را با ساعت زندگی او تنظیم می‌کردند و از این رو در مقطعی حساس عنان حیات خود را از دست دادند. نظیر اتفاقی که برای آن هنرمند کرمانشاهی جوان و بالاستعداد پیش آمد و سه سال پیش به حالتی از دست رفت که اهل موسیقی از آن اطلاع دارند. البته این یادداشت برای طرح چنین مسائلی نیست و قضاوت کردن در این موارد بسیار دشوار، بلکه غیر عملی است. اما پارهای حرفها و حدیثها که در چند روز بعد از مرگ اندوهبار زنده‌یاد میرزاده در بعضی از نشستها شنیده می‌شد، نویسنده این یادداشت را بر آن داشت که در این زمینه نیز چند سطر بنویسد. **میرزاده، هر چه بود، خودش بود و همان را هم نشان می‌داد. نه می‌خواست بی‌عیب نشان داده شود و نه کسی را مستقیم یا غیر مستقیم به تقلید از خود، تشویق می‌کرد، و در آنچه که بود، دروغ هم نمی‌گفت.** کم نبودند هنرمندان جوانی که از بودن با او هنرشان را اعتلاء دادند و حرمت او را نگه داشتند، ولی اشتباهات زندگی طوفانی او را هم مرتکب نشدند.

از نمونه‌هایی که می‌توانم در اینجا به یاد بیاورم، آقای بهزاد خدارحمی نوازنده و تنظیم‌کننده و موسیقیدان توانای اصفهانی است که می‌دانم ستایشگر هنر میرزاده بوده و هست، ولی سلیقه و روش خودش را در زندگی داشته است و دارد و تنظیمهای لطیف و دلنشین او یادآور تواناییهای میرزاده در این کار است، بدون اینکه تقلید و یا گرت‌برداری از فوت و فنهای او باشد. حداقل، وجود موسیقیدانی مثل خدارحمی ثابت می‌کند که بین تأثیرپذیری تا تقلید فاصله بسیار است.

« شاید بسیاری از فاصله‌گذارها، جبهه‌بندیها، طبقه‌بندی موسیقیدانان مختلف از سوی نهادهای سیاست‌گزار دولتی، تولیدکنندگان «کالا»های فرهنگی در بخش خصوصی و گروههایی از موسیقیدانان متمایل به «قدرت»، در بیست و پنج سال گذشته، باعث شد که موسیقیدانهایی چون مجتبی میرزاده آن‌طور که باید و شاید شناخته نشوند، هر چند نیروی حضور موسیقایی او در داخل و ایرانیان خارج از کشور، تا آخرین هفته‌های زندگی‌اش قابل درک بود. آن استعداد صاعقه‌آسا و توانایی شگفت، از ذهنیت فرهنگی و خودآگاهی اجتماعی‌ای که موسیقیدان این عصر نیازمند به آن است، کم‌بهره و شاید بی‌بهره بود و دریغ که بیشتر نیابید. شاید می‌توانست عمر طولانی‌تر و سلوک سالم‌تری داشته باشد، اما همین هم که از او به جا مانده است، آیندگان را در اعجاب و تحسینی که برادران و پدران ما در چهل سال گذشته در ریاریوبی با هنر او داشته‌اند، شریک خواهد کرد.